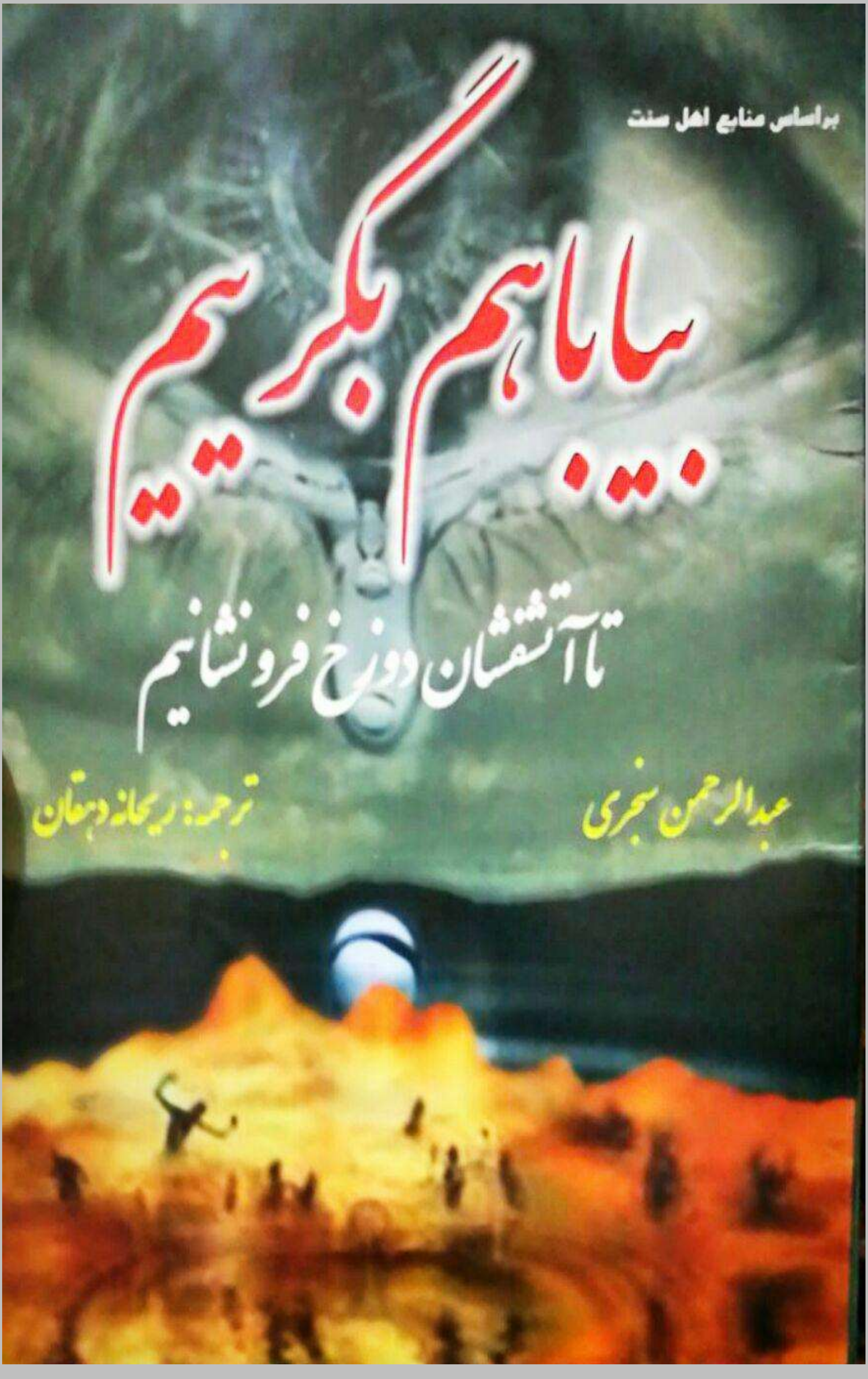
براساس منابع اهل سنت
بیا باهم بگرییم
تا آتششان دوزخ فرو نشانیم
عبدالرحمن سنجری
ترجمه: ریحانه دهقان

سنی بوک_بزرگترین مرجع کتب و نرم افزار اسلامی

www.sunnibook.net

آدرس اینترنتی	عنوان سایت
www.SunniBook.net	سنی بوک | دریافت سریع کتب اهل سنت
www.SunnatDownload.com	سنت دانلود | مرکز دانلود فایل های اسلامی
www.Aqeedeh.com	عقیده | کتابخانه آنلاین اهل سنت
www.SunniOnline.us	سنی آنلاین | پایگاه اطلاع رسانی اهلسنت ایران
www.SunnatOnline.com	سنت آنلاین | دریافت آخرین اخبار و مقالات اهل سنت
www.SunniWeb.org	سنی وب | مرکز طراحی و آموزش سایت های اهل سنت

این کتاب

ازکتابخانه سنی بوک دانلود شده برای دریافت کتب بیشتر مارا از طریق آدرس اینترنتی و کانال تلگرام سنی بوک دنبال کنید.

آدرس اینترنتی : www.SunniBook.net

کانال تلگرام : https://telegram.me/sunnibookarchive

مطالب

پیشگفتار ۳
گریستن از ترس مالک زمین و آسمان ٤
چهار چیز را با چهار چیز بشویید.. ٤
مقدمه.. ٥
یک قطره از اشک ، دریایی از آتش را فرو می نشاند.. ۷
عوامل گریه آور ۸
تصاویری از مناظر هولناک قیامت... ۱۰
ارزش گریه از ترس الله جل جلاله ۱۱
تصاویری از گریه تابعیین و کسانی که بعد از آنها بودند ۱۳
یاد مرگ وآتش دوزخ گریه آور است.. ۱۷
کسی که مسن تر است ترس او باید بیشتر باشد.. ۲۰
مردم دو گروه هستند: موفق و نا موفق.. ۲٤
گریه رشید به خاطر ترس از خداوند.. ۲٥
ترس خدا انسان را به ایثار و پرهیزگاری و عفت وا می دارد ۲۸
وفات رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم... ۲۸
وفات امیرالمومنین عمر بن خطاب رضی الله عنه ۲۹
اشک گناهان را پاک می کند... ۳۰
یاد مرگ صفای دلها است ۳۰
سرانجام تقدیر او را به محل مرگش کشانید!! ۳۱
ای یعقوب این است فرستاده من به سوی بنی آدم!! ۳۲
رهنمودها و مواعظ گرانمایه ۳۳
تسلیت ذوالقرنین به مادرش... ۳٤

پیشگفتار

کتابچه حاضر نوشته شیخ عبدالرحمن سنجری است که به فارسی ترجمه شده است. در این کتاب مجموعه ای از آیات، احادیث و سرگذشت خدا ترسان خود شناس آمده است که انسان را به یاد الله و گریه زاری وا می دارند، آری! چه نیکو است اشکی که بهر الله ریخته شود:

اشک کان از بهر او بارند خلق   گوهر است و اشک پندارند خلق

خوشا چشمی که بهر خدا گریان و اشکبار باشد:

ای خوشا چشمی که آن گریان دوست   ای همایون دل که آن بریان اوست

ای دریغا اشک من دریا بدی   تا نثار دلبر زیبا شدی

از الله می خواهیم ترجمه این اثر کم حجم و پر معنا را به بارگاه خویش بپذیرد و مولف، مترجم، ناشر و ... زیر باران رحمتش قرار دهد.

﴿وَ مَا ذٰلِکَ عَلَى اللَّهِ بِعَزِيزٍ﴾ [إبراهيم، ٢٠]

عبدالقادر دهقان

عفا الله عنه

گریستن از ترس مالک زمین و آسمان

قال تعالی:

﴿ وَ یَخِرُّونَ لِلْأَذْقَانِ یَبْکُونَ وَ یَزِیدُهُمْ خُشُوعاً ﴾ ﴿الإسراء، ١٠٩﴾

(و بر چهره های شـــان گریه کنان(بر زمین) می افتند و (قرآن) در حق آنان فروتنی می افزاید.)

﴿ أُولَئِکَ الَّذِینَ أَنْعَمَ اللَّهُ عَلَیْهِمْ مِنَ النَّبِیِّینَ مِنْ ذُرِّیَّةِ آدَمَ وَ مِمَّنْ حَمَلْنَا مَعَ نُوحٍ وَ مِنْ ذُرِّیَّةِ إِبْرَاهِیمَ وَ إِسْرَائِیلَ وَ مِمَّنْ هَدَیْنَا وَ اجْتَبَیْنَا إِذَا تُتْلَى عَلَیْهِمْ آیَاتُ الرَّحْمَٰنِ خَرُّوا سُجَّداً وَ بُکِیّاً ﴾ ﴿مریم، ٥٨﴾

(اینان کسانی اند از (زمره) پیامبران از فرزندان آدم و از (نسل) آنان که با نوح (بر کشتی) سوار کردیم و از نسل ابراهیم و اسرائیل و از کسانی که (آنان را) هدایت کرده ایم و برگزیده ایم که خداوند بر آنان انعام کرده اسـت. چون آیات (خداوند) رحمان بر آنان خوانده می شـد سـجده کنان گریه کنان (به زمین) می افتادند.)

چهار چیز را با چهار چیز بشویید.

١- چهره های تان را با آب دیدگان تان (اشک)

٢- زبان تان را با یاد آفریدگارتان

٣- قلب های تان را با ترس از پروردگارتان

٤-گناهان تان را با توبه و بازگشت به مولایتان

مقدمه

الْحَمْدُ لِلَّهِ حَمْدًا كما يَنْبَغِي لِجَلَالِ وَجْهِهِ وَ عَظِيمِ سطلانه وَالصَّلَوَاتُ وَ السَّلَامُ عَلَـي أَخْوَفِ النَّاسِ وَ أَعْرَفَهُمْ بِرَبِّهِ الْهَادِي إِلَي طَرِيقِ اللَّهِ الْمُسْتَقِيمُ وَ عَلَي آلِهِ وَ صَحْبِهِ أَجْمَعِينَ

امام ابو الفرج ابن جوزی رحمة الله گفته است:[1]

ترس آتشی است که شهوات را می سوزاند. پس فضیلتش به اندازه سوزاندن شهوات و بازدارندگی از معصیت و برانگیختن به طاعات است.

و چگونه ترس دارای ارزش و فضیلت نباشد در حالی که با آن عفت، تقوا، مجاهدت و اعمال نیکو که به وسیله آنها قرب و نزدیکی خداوند خواسته می شود، به دست می آید؟

همان طور که خداوند می فرماید:

﴿ هُدًى وَرَحْمَةٌ لِلَّذِينَ هُمْ لِرَبِّهِمْ يَرْهَبُونَ ﴾ [اعراف ١٥٤]

(برای کسانی که از پرودگارشان می ترسند هدایت و رحمت بود.

﴿ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمْ وَرَضُوا عَنْهُ ۚ ذَٰلِكَ لِمَنْ خَشِيَ رَبَّهُ ﴾ [بينه٨]

(خداوند از آنان خشنود شد و آنان نیز از او خشنود شدند این پاداش کسی است که از پرودگارش بیمناک باشد.)

﴿ وَخَافُونِ إِنْ كُنْتُمْ مُؤْمِنِينَ ﴾ [آل عمران/١٧٥]

(اگر مؤمنید از من بترسید.)

﴿ سَيَذَّكَّرُ مَنْ يَخْشَىٰ ﴾ [اعلى/١٠]

(آنکه خدا ترس باشد پند گیرد.)

﴿ وَيَخِرُّونَ لِلْأَذْقَانِ يَبْكُونَ وَيَزِيدُهُمْ خُشُوعًا ﴾ [اسراء/۱۰۹]

(و بر چهره های شان گریه کنان بر زمین می افتند و قرآن در حق آنان فروتنی می افزاید.)

ترس نتیجه دانش است، هر چند دانش انسان بیشتر باشد، ترسش بیشتر می شود. خداوند فرموده است:

﴿ إِنَّمَا يَخْشَى اللَّهَ مِنْ عِبَادِهِ الْعُلَمَاءُ ﴾ [فاطر/۲۸]

(جز این نیست که از خداوند بندگان عالمش بیم دارند.)

رسول الله صلی الله علیه وسلم فرمودند:« خداوند فرشتگانی دارد که تن های شان از ترس خداوند می لرزد».

رسول خدا صلی الله علیه وسلم فرمودند:« انچه و می شنوم شما نمی شنوید.آسمان از سنگینی بار خود نالید و جا دارد که بنالد. سوگند به ذاتی که جانم در دست اوست در آسمان جایی به اندازه چهار انگشت نیست مگر آنکه فرشته ای در حال سجده یا قیام یا رکوع است. آنچه را که من می دانم اگر شما نیز می دانستید حتما اندک می خندیدید و بسیار می گریستید، و از راه ها بیرون می آمدید و از ترس گرفت و انتقام شدید خدا به او پناه می بردید».

از این جاست که از سینه رسول الله صلی الله علیه وسلم از شدت گریه صدایی همانند صدای جوشش دیگ شنیده می شد.

حضرت عایشه رضی الله عنها می گوید:« هرگز ندیدم که رسول الله صلی الله علیه وسلم با تمام نیرو بخندد که زبان کوچکش را ببینم؛ بلکه لبخند می زد، هرگاه ابر یا بادی را می دید اثر هراس در چهره اش دیده می شد. از ایشان پرسیدم: مردم هرگاه ابری را می بینند شادمان می شوند به امید اینکه باران بیا ید، ولی شما ناراحت می شوید!

فرمود:« ای عایشه چه چیزی تضمین می کند که در آن عذابی نباشد؟

قومی به وسیله باد شکنجه شدند و قومی دیگر چون عذاب را دیدند گفتند:

﴿ هَٰذَا عَارِضٌ مُّمْطِرُنَا ﴾ [احقاف/۲۴]

(این ابری است که بر ما باران می بارد.)

در حدیث طولانی که ابوذر رضی الله عنه نقل کرده است: گفتم ای رسول خدا ، صحیفه های موسی چه بود؟ فرمود: «همه اش عبرت نامه بود. در شگفتم از کسی که به مرگ یقین دارد و شادمان است. در شگفتم از کسی که دوزخ را باور دارد و می خندد...» (این حدیث را ابن حبان در صحیح خود آورده است)

امام احمد حدیثی از انس نقل کرده است که رسول الله صلی الله علیه وسلم از جبرئیل پرسید که چرا میکائیل نمی خندد؟ جبرئیل گفت: از روزی که دوزخ آفریده شده است، میکائیل نخندیده است.

حسن بصری می گفت: « مؤمنان قومی هستند که گوشها، چشمها و بدن های شان رام و مغلوب است تا جایی که نا آگاهان گمان می کنند آنها بیمارند. در حالی که به خدا سوگند که آنان اهل دل اند، مگرنمی بینی که خدا گفته است:

﴿ وَقَالُوا الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي أَذْهَبَ عَنَّا الْحَزَنَ ﴾ [سورة فاطر ٣٤]

(به خدا سوگند که در دنیا رنج و اندوه فراوان کشیدند و ترس از دوزخ آنان را به اندوه و گریه انداخت نه چیز دیگر.)

یک قطره از اشک ، دریایی از آتش را فرو می نشاند.

رسول الله صلی الله علیه وسلم فرموده اند: «هر چشمی که اشک در آن حلقه بزند خداوند آن جسم را بر آتش حرام می گرداند و اگر اشک بر گونه اش جاری شود بر آن چهره غبار [اندوه] و ذلت نخواهد نشست. اگر فردی در یک امت بگرید، همه مورد رحمت قرار می گیرند. هیچ چیزی

نیست که اندازه و مقداری نداشته باشد جز اشک که یک قطره آن دریاهایی از آتش را فرو می نشاند».[1]

عوامل گریه آور

خداوند فرموده است:

﴿ يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا قُوا أَنْفُسَكُمْ وَأَهْلِيكُمْ نَارًا وَقُودُهَا النَّاسُ وَالْحِجَارَةُ عَلَيْهَا مَلَائِكَةٌ غِلَاظٌ شِدَادٌ لَا يَعْصُونَ اللَّهَ مَا أَمَرَهُمْ وَيَفْعَلُونَ مَا يُؤْمَرُونَ ۞ يَا أَيُّهَا الَّذِينَ كَفَرُوا لَا تَعْتَذِرُوا الْيَوْمَ ۖ إِنَّمَا تُجْزَوْنَ مَا كُنْتُمْ تَعْمَلُونَ ﴾ [سورة التحريم ٧ - ٦]

(ای مؤمنان! خودتان و خانواده تان را از آتشی حفظ کنید که آتش افروزش مردم و سنگها خواهند بود نیز بر آن فرشتگان درشت خو و سخت رو گمارده اند که خداوند را در آنچه به آنان فرمان دهد نافرمانی نکنند و آنچه را که فرمان می یابند انجام می دهند. ای کافران، امروز پوزش نطلبید تنها در برابر آنچه می کردید جزا می بینید. ای مؤمنان به درگاه خداوند به توبه ای خالص توبه کنید. چه بسا پرودگارتان گناهان تان را از شما بزداید و شما را به باغهایی درآورد که از پایین دست آن جویباران روان است. روزی که خداوند و پیامبرش و آنان را که با او ایمان آورده اند رسوا نسازد نورشان پیش روی آنان و به سمت راست شان شتابان است. می گویند پرودگارا نورمان را به برای ما به تمام و کمال برسان و ما را بیامرز بی گمان تو بر هر کاری توانایی.)

چرا انسان بر خویشتن گریه نکند حال آنکه وجودش در گرو آتش است و مرگ بر او مسلط است و قبر جایگاه او و میدان محشر ایستگاه اوست. دادخواهان قوی، داور مقتدر، منادی جبرئیل،

---

[1] عبدالرزاق صنعانی/ المنصف۱۱/۱۸۹.

بیا باهم بگرییم

زندان دوزخ، زندان بانان فرشته های خشن هستند. او که تاب و توان گرمای خورشید را ندارد، چگونه نیش مارها و کژدم ها را تحمل می کند؟

در مسند احمد از قول ابی امامه آمده است که: رسول الله صلی الله علیه وسلم فرمودند: وقتی که گرمای خورشید چنین است پس گرمای آتش چگونه خواهد بود.

وقتی که آتش دنیا آن طور که رسول اکرم صلی الله علیه وسلم فرموده است یک بخش از هفتاد بخش آتش دوزخ است. پس پروردگارا ما را از آتش پناه بده و به رحمت خودت ما را به بهشت جاودان وارد فرما! ای توانای بخشنده.

☆☆☆

بیان کرده اند پیرمردی کودکی را دید که بر ساحل نهری وضو می گیرد و گریه می کند، پیرمرد گفت: پسرک چه چیزی تو را به گریه انداخته است؟ پسرک گفت عمو! قرآن را می خواندم تا رسیدم به این آیه:

﴿ يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا قُوا أَنفُسَكُمْ وَأَهْلِيكُمْ نَارًا ﴾ [تحریم:۶]

(ای مسلمانان خود و خانواده خود را از آتش دوزخ نجات دهید)

پس ترسیدم از اینکه الله مرا در آتش بیندازد. پیرمرد گفت: بچه تو مؤاخذه و بازخواست نمی شوی؛ زیرا تو به سن بلوغ نرسیده ای پس نترس، همانا تو سزاوار آتش نیستی.

کودک گفت: تو مردی عاقل هستی، آیا نمی بینی هنگامی که مردم برای نیازشان آتش روشن می کنند اول هیزم های کوچک را می گذارند، سپس هیزم بزرگ را می گذارند! پیرمرد گریه کرد و گفت: کودک بیش از ما از آتش جهنم می ترسد.

تصاویری از مناظر هولناک قیامت

روزی حضرت عایشه رضی الله عنها گریه می کرد، رسول الله صلی الله علیه وسلم پرسیدند چه چیزی تو را به گریه انداخته است ای عایشه؟ ایشان گفت: به یاد آتش دوزخ افتادم و گریستم، ای رسول خدا صلی الله علیه وسلم! آیا روز قیامت به یاد اهل بیت خودتان هستید؟

رسول اکرم صلی الله علیه وسلم فرمودند: اما در سه جا هیچ کس به یاد کسی نیست، اول: وقت پخش اعمال نامه ها که انسان نمی داند آیا کتابش به دست راست داده می شود یا به دست چپ؛ زیرا هر کس منتظر نامه اعمال خود و حاصل زندگی دنیای خود است و نمی داند که نتیجه چه خواهد شد، آیا موفق می شود یا مردود و ناکام؟ آیا بلیط بهشت به دستش می رسد یا دوزخ؟ هر انسانی با خودش مشغول است. هر کس به حال خودش گرفتار است و به فکر گناهان خویش است و با زبان حال می گوید:

أَنَا مَشْغُولٌ بِذَنْبِي ... عَنْ ذُنُوبِ الْعَالَمِينَا
وَ خَطَايَا أَثْقَلَتْنِي ... جُعِلَتْ قَلْبِي حَزِيناً
وَ لَقَدْ كُنْتُ جَلِيلًا ... فِي عُيُونِ النَّاظِرِينَا
صِرْتُ فِي ظُلْمَةِ قَبْرِي ... ثَاوِيًا فِيهَا رَهِيناً

« فکر گناهانم مرا از فکر گناهان دیگران به خود مشغول ساخته است گناهان سنگین، دلم را اندوهگین کرده است. من در نظر مردم دارای احترام بودم، و اکنون در تاریکی قبرم گرفتار آمدم.»

آری! نامه های اعمال پخش می شود در حالی که همه لرزه بر اندام اند.

﴿ أَمْ يَحْسَبُونَ أَنَّا لَا نَسْمَعُ سِرَّهُمْ وَنَجْوَاهُمْ ۚ بَلَىٰ وَرُسُلُنَا لَدَيْهِمْ يَكْتُبُونَ ﴾ [زخرف:۸۰]

(آیا می پندارند که ما مناجات و نجوای آنان را نمی شنویم؟ آری! فرستادگان ما نیز نزد آنانند و همه چیز را می نوسیند.)

جایگاه دوم: هنگامی که ترازو گذاشته می شود تا عمل ها را سنجش کنند. خداوند فرموده است.

﴿ وَنَضَعُ الْمَوَازِينَ الْقِسْطَ لِيَوْمِ الْقِيَامَةِ فَلَا تُظْلَمُ نَفْسٌ شَيْئًا ۖ وَإِنْ كَانَ مِثْقَالَ حَبَّةٍ مِنْ خَرْدَلٍ أَتَيْنَا بِهَا ۗ وَكَفَىٰ بِنَا حَاسِبِينَ ﴾ [سورة الأنبياء ٤٧]

(و در روز قیامت ترازوهای درست را در میان همه نهیم و کسی هیچ ستمی نبیند و اگر عمل نیک و بد هر شخص هموزن دانه خردلی باشد آن را در میان می آوریم و ما حسابرسی را کفایت می کنیم)

﴿ فَأَمَّا مَنْ ثَقُلَتْ مَوَازِينُهُ ۝ فَهُوَ فِي عِيشَةٍ رَاضِيَةٍ ۝ وَأَمَّا مَنْ خَفَّتْ مَوَازِينُهُ ۝ فَأُمُّهُ هَاوِيَةٌ ۝ وَمَا أَدْرَاكَ مَا هِيَهْ ۝ نَارٌ حَامِيَةٌ ﴾ [سورة القارعة ١١ - ٦]

(پس اما هر کس که کفه های نیکیهای او سنگین باشد برخوردار از زندگی پسندیده است و اما هر کس که کفه های نیکیهای او سبک باشد بداند که بازگشتگاهش دوزخ خواهد بود و تو از کجا دانی که آن چیست؟ آتشی زبانه زن است.)

جایگاه سوم: هنگام گذشتن از پل صراط تا آنگاه که بداند عبور می کند یا می افتد.

پل صراط پلی است که بر روی جهنم گذاشته می شود که همه ی مردم از نخستین و آخرین بعد از برگشت از میدان محشر باید از آن بگذرند. مؤمنان موفق از آن می گذرند و به بهشت می رسند و گناه کاران از بالای آن می افتند.

ارزش گریه از ترس الله جل جلاله

رسول الله صلی الله علیه وسلم فرمودند: مرا ، هود و برادرانش« الحاقه، واقعه، عم یتساءلون، و اذا الشمس کورت و الغاشیه» پیر کردند.

علما گفته اند شاید گفته رسول الله صلی الله علیه وسلم به این خاطر است که در این سوره ها هشدار شدید و وعید سخت و تصاویر آخرت و عجائب آن و حالات هلاک شدگان و عذاب شدگان امده است؛ همچنین سوره هود مشتمل بر دستور استقامت به پیامبر و همراهان اوست.

همانا بزرگ ترین بازدارنده از گناهان، ترس از خداوند و ترس از انتقام و خشـــم و گرفت اوست.

﴿ فَلْيَحْذَرِ الَّذِينَ يُخَالِفُونَ عَنْ أَمْرِهِ أَنْ تُصِيبَهُمْ فِتْنَةٌ أَوْ يُصِيبَهُمْ عَذَابٌ أَلِيمٌ ﴾ [سورة النور ٦٣]

(پس کسانی که از فرمان خدا مخالفت می کنند باید بترسند که مبادا بلا یا عذاب دردناکی به آنها برسد.)

رسول الله صلی الله علیه وسلم فرمودند: دو چشم اند که آتش به آنها نمی رسد، چشمی که در دل شب از ترس الله گریه می کند، و چشمی که به خاطر نگهبانی در راه الله شب بیدار مانده است.

رسول الله فرمودند: کسی که از ترس خدا گریه کند، در دوزخ نخواهد رفت»

رسول اکرم صلی الله علیه وسلم یکی از هفت نفری را که خداوند روز قیامت زیر سایه خود قرار می دهد این گونه معرفی کرده است: « شخصی که در تنهایی الله را یاد می کند و چشمانش پر اشک می شوند»

رسول الله صلی الله علیه وسلم فرمودند هنگامی که بدن بنده از ترس الله تعالی بلرزد گناهانش فرو می ریزد همان طور که برگ های خشک درخت می افتد.

پروردگار بزرگ در حدیث قدسی گفته است:« قسم به عزتم بر بنده ام دو ترس و دو آرامش یک جا جمع نمی کنم اگر در دنیا آرام و بی فکر باشد و از من نترسد او را روز قیامت می ترسانم و اگر در دنیا از من بترسد روز قیامت او را آرام و بی هراس خواهم کرد.» یاران رسول الله صلی الله علیه وسلم براین روش، پرورش یافتند و به سرور و رهبرشان اقتدا کردند، به همین سبب چراغ های خیر و هدایت شدند، رضوان الله علیهم أجمعین.

- حضرت ابوبکر رضی الله عنه شخصیتی بود که بسیار گریه می کرد، هنگامی که قرآن را تلاوت می کرد نمی توانست اشکش را نگه دارد.

☆☆☆

- در چهره حضرت عمر بن خطاب رضی الله عنه بر اثر گریه زیاد دو خط سیاه، پدید آمده بود، گاه آیه ای را می شنید و تا چند روز مریض می شد و مردم به عیادت او می رفتند.

روزی علف خشکی از زمین برداشت و فرمود: ای کاش من این گیاه خشک بودم، کاش چیزی قابل ذکر و شایسته توجه نبودم، ای کاش مادرم مرا به دنیا نمی آورد.

هنگامی که با نیزه مجروح شده بود و در آستانه ی رحلت بود به فرزندش گفت: « گونه ام را بر زمین بگذار، وای بر من اگر پروردگارم بر من رحم نکند»

- حضرت علی رضی الله عنه دیدند که در دل شب در محراب عبادت محاسن خود را به دست گرفته و مانند مار گزیده به خود می پیچد و مانند شخص داغدار گریه می کند و با گفتن ربنا، ربنا تضرع و زاری می کند و می گوید: ای دنیا، ای دنیا!! آیا به من روی آورده ای، یا به من علاقه پیدا کرده ای؟ هیهات، از من دور شو و غیر از من کسی دیگر را فریب بده، من تو را سه طلاق داده ام که نمی توانم به تو رجوع کنم. عمر توکوتاه است و شادکامی ات ناچیز و خطر تو زیاد، آه از کمی توشه و دوری سفر و وحشتناکی راه.

☆☆☆

- حضرت علی رضی الله عنه در وصف یاران رسول الله صلی الله علیه وسلم فرموده است: « اصحاب محمد از ترس قیامت مثل آتش شعله ور بودند. وقتی نام خدا به میان می آمد آن قدر گریه می کردند که دامنشان تر می شد».(نهج البلاغه خطبه ۹۷)

یحیی بن معاذ رازی در مناجاتش می گفت: پروردگارا شب خوشایند نیست مگر با مناجات تو. روز نیز خوشایند نیست مگر با طاعت تو. آخرت خوشایند نیست مگر با عفو تو. بهشت خوشایند نیست مگر با دیدار تو.

تصاویری از گریه تابعیین و کسانی که بعد از آنها بودند

- عمر بن عبدالعزیز رحمه الله هنگامیکه مرگ را یاد می کرد؛ مانند پرنده می لرزید و گریه می کرد تا جایی که اشک بر محاسنش جاری می شد.

بیا باهم بگرییم

شبی بسیار گریست و اهل خانه اش هم به گریه افتادند. زمانی که اشک شان بند آمد، فاطمه (همسر ایشان) گفت: پدر و مادرم فدایت ای امیر المومنین چه چیزی شما را به گریه انداخت؟! گفت: « به یاد آوردم که مردم به پیشگاه الله تعالی حاضر می شوند و گروهی در بهشت و گروهی دیگر در جهنم می روند» سپس فریاد زدند و بیهوش شدند.

- عمر بن عبدالعزیز هر شب فقها را جمع می کرد و درباره ی مرگ و قیامت و آخرت با هم سخن می گفتند و چنان گریه می کردند که گویا جلوی شان جنازه ای قرار دارد.

ایشان یک بار ساکت بودند و یارانش گفتگو می کردند، گفتند: ای امیرالمونین چرا سخن نمی گویید؟ گفت: در مورد بهشتیان فکر می کردم که چگونه با هم دیگر ملاقات می کنند و در مورد دوزخیان که فریاد می زنند و کمک می طلبند. سپس گریست.

☆☆☆

- ابی معشر گفت:« ابو حازم را دیدم که گریه می کرد و اشکهایش را بر چهره اش می مالید. گفتم : ای ابا حازم این چه کاری است؟ گفت خبر یافته ام اشکی که به خاطر ترس الله تعالی ریخته شود به هر جایی که برسد آتش به آن جا نمی رسد.

☆☆☆

- یکی از صالحان می گفت: کسی که مرتکب گناهی شود، در حالی که می خندد همانا الله تعالی او را در آتش داخل می کند در حالی که گریه می کند، و کسی از الله تعالی اطاعت بکند در حالی که گریه می کند، الله تعالی او را در جنت داخل می کند در حالی که می خندد.

☆☆☆

- به یکی از صالحان گفتند چگونه صبح کردی؟ گریه کرد و گفت: به خدا قسم صبح کردم در حالت غفلت و فراموشی بزرگی از مرگ، همراه با گناهان زیادی که مرا احاطه کرده اند و اجلی که هر روز عمرم را به شتاب می برد.

☆☆☆

- مزنی می گوید: در آخرین بیماری امام شـــافعی که از جهان رفت پیش او رفتم و گفتم: چگونه صـــبح کردید؟ گفتند: « صـــبح کردم در حالی که از دنیا کوچ می کنم و از برادرانم جدا می شوم، جام مرگ را می چشم و اعمال زشتم را می بینم، حال نمی دانم که روحم به جنت می رود که آن را تبریک بگویم یا به دوزخ می رود که به آن تسلیت گویم»

فلَمَّا قَسِـيَ قَلْبِي وَ ضَـاقَـتْ مَـذَاهِبِي جَعَلْتُ الرَّجَا مِنِّي لعفوك سُـلَّماً
تَعَاظَمَنِي ذَنْبِي فَلَمَّا قَرَنْتُهُ بعفوك رَبِّي كان عفوك أَعْظَمَا
وَ مَا زِلْتَ ذَا عَفْوٍ عَنِ الذَّنْبِ لَمْ تَزَلْ تَجُودُ وَ تَعْفُو مِنَّةً وَ تكرما

« آن گاه که دلم سخت شد و همه راه ها به رویم بسته شد به عفو تو امید بستم. گناهم در نظرم بسیار بزرگ می نمود، ولی پروردگارم! چون آن را با عفو تو مقایسه کردم دیدم که عفو و گذشت تو بزرگ تر است. تو همواره بخشگر بوده ای و همیشه از روی لطف و احسان می بخشی و گذشت می کنی.»

☆☆☆

- ابو حازم می گوید: تعجب اســـت از قومی که برای آبادانی خانه ای کار می کنند که هر روز یک منزل از آن کوچ می کنند و برای خانه ای که همه روزه یک منزل به آن نزدیک می شوند، کاری نمی کنند.

☆☆☆

- عبدالرحمان بن یزید وقتی دید که یزید بن مرثد زیاد گریه می کند به او گفت: چرا اشـــکت خشک نمی شود؟ گفت: منظورت از این سوال چیست؟ گفت شاید خداوند مرا به وسیله آن سودی دهد. گفت: برادرم همانا خداوند مرا هشـدار داده اسـت که اگر از دسـتورات او سـرپیچی کنم مرا در آتش زندان کند، قسم به خدا اگر مرا به زندان شدن در حمامی تهدید می کرد سزاوار بود که اشکم خشک نشـود، چه رسـد به آتش. گفتم: حالت در خلوت و تنهایی هم همین اسـت؟ گفت منظورت چیست؟ گفتم شـاید خدا به من نیز سـودی دهد. گفت: به خدا سـوگند که این ترس همواره دامنگیر من اسـت؛ حتی هنگامی که با همسرم تنها می شوم این ترس پدیدار می شود و از اراده ام باز می آیم. گاه غذایم آماده می شود و با بروز این حالت از خوردنش باز می آیم و همسرم گریه می کند، کودکانم که علت گریه

ما را نمی دانند، با ما به گریه می افتد. گاه همسرم از این حالت به ستوه می آید و می گوید: وای از زندگی پر اندوه طولانی، هیچ گاه دل خوشی از تو ندیدم.

☆☆☆

- از مهران بن عمرو اسدی نقل شده است که گفت: شب عرفه در میدان عرفه از فضیل بن عیاض در حالی که از فرط گریه نمی توانست دعا کند، شنیدم که می گفت: وای ناکامی، وای رسوایی! ولی اگر از سر تقصیرم بگذری...

☆☆☆

- احمد بن سهل نقل کرده است که: سعد بن زنبور در محله ما آمد، پیش او رفتیم، در ضمن سخنانش گفت: « یک بار بر دروازه منزل فضیل بن عیاض ایستاده بودیم و اجازه ورود خواستیم، اجازه ندادند و گفتند که او بیرون نمی آید مگر آنکه قرآن بشنود. همراه ما شخص مؤذنی بود که صدایی بلند داشت به او گفتیم بخوان: او سوره«الهاکم التکاثر» را با صدای بلند شروع کرد. فضیل بن عیاض تشریف آورد و گریه کرد تا اینکه محاسنش با اشک خیس شد و با تکه پارچه ای که همراهش بود اشک هایش را پاک می کرد و این اشعار را سرود:

بلغت الثمانین اوجزتها	فماذا أومل او إنتظر؟
اتی لی ثمانون من مولدی	و بعد الثمانین ماینتظر؟
علتنی السنون فأبلینی	فرقت عظامی و کل البصر

« سنم از هشتاد سال گذشته، دیگر چه امید و انتظاری دارم؟ سالها از عمرم گذشت و استخوانم پوک شد و چشمم کم نور شد.»

☆☆☆

- به حسن بصری گفتند: ای ابا سعد چه کار کنیم با همنشینی قومی که از آرزوها و امیدها صحبت می کنند، حتی که نزدیک است قلب ها مان پرواز کند؟ در پاسخ گفت: سوگند به خدا اگر با قومی همنشینی کنی که تو را می ترسانند تا به امنیت برسی بهتر است برای تو از اینکه همنشین قومی باشی که تو را اطمینان می دهند تا آن که به بلا بیفتی.

- رسول اکرم که درود و سلام خداوند بر او باد فرمود: اگر مومن از عذابی که نزد خداوند است آگاهی میداشت به بهشت او امیداور نمی شد و اگر کافر از رحمت الله خبر می داشت هیچ کس از بهشت او نا امید نمی شد.

یاد مرگ وآتش دوزخ گریه آور است

- ابو الدرداء در کعبه به همراهانش گفت: آیا این طور نیست که هرزمان یکی از شما اراده سفری داشته باشد برای آن زاد و توشه ی راه آماده می کند؟ گفتند بله همین طور است. ابوالدرداء گفت: پس اکنون برای امور بزرگ قیامت حج بجا آورید، دو رکعت نماز در تاریکی شب برای دور کردن وحشت و ترس قبر بخوانید و در روز طولانی بسیار گرم برای طولانی بودن روز رستاخیز روزه بگیرید و چهار چیز را با چهار چیز دیگر بشوئید، صورت تان را با آب چشم های تان(اشک) و زبان های تان را با یاد آفریدگارتان و دل های تان را با ترس پروردگارتان و گناهان تان را با توبه و بازگشت به سوی سرورتان بشوئید.

☆☆☆

- جعفر بن سلیمان گفت: ثابت [١] به قدری گریه کرد که نزدیک بود بینایی چشمانش از بین برود، پزشکی را آوردند که او را معالجه کند، پزشک گفت: به یک شرط تو را معالجه می کنم؟ ثابت گفت: و آن چیست؟ پزشک گفت: آن این است که گریه نکنی. ثابت گفت: چشمانم اگر گریه نکنند و اشک نریزند پس چه فایده ای دارند؟ و از اینکه چشمانش را مداوا کند صرف نظر کرد.[٢]

☆☆☆

- فضیل بن عیاض رحمه الله می گوید: اگر همه دنیا برای من حلال می بود و در آخرت از من حساب گرفته نمی شد باز هم من از دنیا به اندازه ای دوری می کردم که یکی از شما از لاشه مردار دوری می کند که مبادا لباسش به آن برخورد کند.[٣]

---

[١] ثابت بن أسلم البنانی، عبادت کننده، تهجد گذار بود

[٢] حلیة الاولیاء ٢/٣٢٣

[٣] حلیة الاولیاء ٨/٨٩ .

تلاوت فضیل غم انگیز، شورانگیز، آرام و آهسته بود گویی که انسانی را مخاطب قرار می داد. وقتی که به آیه ای می رسید که در آن نام بهشت آمده است آن را چندین بار تکرار می کرد.

حصیر و زیر اندازی برای او در هنگام شب در مسجدش می انداختند، در اول شب نماز می خواند تا اینکه خواب بر او غلبه می کرد خودش را بر حصیر می انداخت و کمی می خوابید سپس بلند می شد و نماز می خواند و هرگاه خواب بر او غلبه می کرد می خوابید و سپس بلند می شد و مشغول خواندن نماز می شد و همین حالت را داشت تا اینکه صبح می کرد.

یک بار، سخنرانی در مسجد الحرام درباره ی آتش جهنم سخن می گفت، فضیل با شنیدن آن فریاد کشید و بیهوش شد.

☆☆☆

- نافع می گوید همراه عبدالله بن عمر به اطراف شهر مدینه خارج شدم و یاران ابن عمر همراه او بودند، سفره را پهن کردند، چوپانی از کنار آنها گذر کرد، عبدالله به او گفت: ای چوپان بیا و از این سفره چیزی برگیر، چوپان گفت من روزه ام. عبدالله به او گفت: در چنین روز بسیار گرم و در حالی که در این دره ها به دنبال گوسفندان می گردی و درمیان کوه ها که گوسفندان را می چرانی تو روزه دار هستی؟ چوپان گفت: به پیشواز روزهای آینده ام می روم، ابن عمر تعجب کرد و گفت: آیا یکی از گوسفندانت را به ما نمی فروشی تا آن را کباب کنیم و از گوشت آن به تو غذا بدهیم؟ چوپان گفت: این گوسفندان مال من نیستند، مال آقایم هستند. ابن عمر گفت: چه می شود اگر به آقایت بگویی که گوسفند را گرگ خورده است؟ چوپان با شنیدن این سخن به راه خود ادامه داد در حالی که انگشتش را به طرف آسمان بلند کرده بود و می گفت: پس خدا کجاست؟ خدا کجاست؟

بعد از آن همواره ابن عمر این جمله را تکرار می کرد که چوپان گفته است: پس خدا کجاست؟ همین که به مدینه آمد شخصی را نزد آقای او فرستاد و از او چوپان و گوسفندان را خرید، سپس چوپان را آزاد کرد و گوسفندان را به او بخشید.

این واقعه درباره سیدنا عمر رضی الله عنه نیز روایت شده است. که او به چوپان گفت: خدا ترسی تو را در دنیا آزاد کرد و امیدوارم که تو را در آخرت نیز آزاد کند.

- عیسی بن عمر گفت: عمرو بن عتبه بن فرقد سوار بر اسبش هنگام شب خارج می شد و بر قبرها می ایستاد و می گفت: ای اهل قبور اعمال نامه ها پیچیده شده.

و عمل های تان بالا برده شده است سپس گریه می کرد و قبرها را جلوی خود قرار می داد و بامداد بر می گشت و در نماز صبح شرکت می کرد.[1]

- از ابن ثوبان نقل شده است که گفت: از شاهد عینی شنیدم که گفت: ابا عبد رب به مکحول گفت: ای ابا عبدالله آیا بهشت را دوست داری؟ گفت: چه کسی بهشت را دوست ندارد؟ گفت: پس مرگ را دوست داشته باش، زیرا تا نمیری بهشت را نمی بینی.

☆☆☆

- از مسعر از عبدالأعلی التمیمی نقل شده است که گفت: کسی که از علم به او چیزی داده شد که او را به گریه وادار نکند، سزاوار است که بگوییم علم نافع نصیبش نشده است؛ زیرا که خداوند علما را این گونه توصیف کرده است:

﴿ إِنَّ الَّذِينَ أُوتُوا الْعِلْمَ مِنْ قَبْلِهِ إِذَا يُتْلَى عَلَيْهِمْ يَخِرُّونَ لِلْأَذْقَانِ سُجَّدًا ﴾ [سورة الإسراء ١٠٧]

(کسانی که پیش از آن علم داده شده اند هرگاه آیات خدا بر آنها خوانده شود به سجده می افتند)

- ابراهیم بن اشعث می گفت: هرگاه با فضیل برای تشییع جنازه ای بیرون می آمدیم، پند و اندرز می گفت و می گریست، گویا با یارانش خداحافظی می کند و به سوی آخرت می رود. وقتی به گورستان می رسید می نشست و تا زمانی که بلند می شد از غم و گریه به گونه ای بود که گویی در میان مردگان نشسته است. و چون بر می خاست گویی از آخرت برگشته و از آن جا خبر می دهد.

☆☆☆

[1] حلية الاولياء: ١٥٨/٤

- اسحاق بن ابراهیم طبری گفته است: که شنیدم که فضیل می گفت:« هرگاه به نماز شب و روزه روز توفیق نیافتی، بدان که تو محرومی و به زنجیر کشیده شده ای؛ یعنی گناهانت تو را به غل و زنجیر کشیده است.

☆☆☆

- سعید بن سائب طائفی به گونه ای بود که اشکش بند نمی آمد و همواره جاری بود، اگر نماز می خواند می گریست، اگر در راه با او ملاقات می کردی، می گریست.

☆☆☆

- سفیان ثوری رحمه الله گفته است: روزی برای سخنرانی نشستم و سعید طائفی با ما بود، شروع به گریه کرد تا جایی که دلم به حالش سوخت. گفتم: چرا گریه می کنی در حالی که من از نیکوکاران و کردار خوب آنها سخن می گویم؟! گفت: چرا کریه نکنم وقتی مناقب اهل خیر و نیکوکاران را بیان می کنی و من از آنان فاصله دارم! سفیان گفت: سزاوار است که گریه کند.

کسی که مسن تر است ترس او باید بیشتر باشد

- بکار بن عبدالله بن وهب گفت: در بعضی از کتاب ها خواندم که یک منادی هر صبح از آسمان چهارم صدا می زند: چهل ساله ها کشتی هستند که وقت دروشان نزدیک است. پنجاه ساله ها! چه چیز پیش فرستاده اید و چه چیز گذاشته اید؟ شصت ساله ها! عذری برای شما نمانده است. کاش آفریدگان، آفریده نمی شدند و اگر آفریده می شدند می دانستند برای چه آفریده شده اند، هشدار که قیامت آمدنی است، پس آماده باشید.

☆☆☆

- حسن بن علی عابد گفت: فضیل بن عیاض به شخصی گفت: چند سالت است؟ گفت: شصت سال. فضیل گفت: مدت شصت سال است که تو بسوی پروردگارت در حرکتی و به زودی خواهی رسید. آن شخص گفت: ای ابو علی(**إِنَّا لِلَّهِ وَإِنَّا إِلَيْهِ رَاجِعُونَ**) فضیل گفت: تفسیرش را می دانی؟ آن مرد گفت: ای ابو علی آن را برای ما تفسیر کن؟ گفت سخن تو« انا لله» یعنی می گویی من بنده ی خاص الله هستم و به سوی الله باز می گردم. پس کسی که بداند بنده الله است و به سوی الله

بر می گردد، پس باید بداند که از او سوال می شود و کسی که بداند از او سوال می شود، پس باید برای سوال جوابی آماده کند. مرد گفت چاره چیست ؟ گفت: آیا آن را پنهان می داری؟ گفت: بگو چیست؟ گفت: در باقی مانده عمرت نیکی کن تا گذشته و باقی مانده عمرت آمرزش شود؛ زیرا اگر در باقی مانده آن بدی کنی به آنچه که گذشته و آنچه که باقی مانده است مؤاخذه می شوی.

☆☆☆

- عماره بن العلاء گفت: شنیدم که عمر بن ذر می گفت: خداوند شما را رحمت کند در این شب و روز، برای خود عمل کنید. محروم کسی است که از خیر آنها محروم شود، همانا این روز و شب برای مومنان فرصتی هستند که پروردگارشان را عبادت کنند و برای دیگران به سبب غفلت شان وبالی هستند، پس دلهای تان را با یاد خدا زنده کنید که دلها با یاد خدا زنده می ماند. بسا کسانی هستند که به شب زنده داری در خانه های شان مورد رشک هستند و چه کسانی که فردا وقتی لطف خدا را بر عبادت گزار می بینند از خواب طولانی خود در شبها پشیمان می شوند، پس گذشت لحظه های شب و روز را غنیمت بدانید، رحمت خدا بر شما باد.

☆☆☆

- بکر عابد گفت: به سفیان بن عیینه گفتم: ای ابا محمد آیا خبر داری که مردم روز قیامت ازدحام می کنند؟ قدم ها روز قیامت این چنین اند.

و دستش را بالای دست دیگرش گذاشت. سپس بکر گفت: به من خبر رسیده که مردم روز قیامت از قبرهای شان خارج می شوند در حالی که می گویند: آب، آب... تشنگی، تشنگی.

روز قیامت سه گروه بیش از دیگران حسرت می خورند:

۱- شخصی که غلامی داشته و غلام عملی بهتر از مولایش بیاورد.

۲- شخصی که مال داشته و صدقه نکرده است و آن مال را دیگران به ارث برده و صدقه کرده اند.

۳- عالمی که از علمش سود نبرده و به دیگران آموزش داده است و آنان سود برده اند.

☆☆☆

- عمر بن منکدر شب نمی خوابید و زیاد گریه می کرد. این کار برمادرش سنگین و ناگوار بود لذا به برادرش محمد منکدر گفت: آنچه که عمر انجام می هد برای من سخت و ناگوار است شما با او صـــحبت کنید. او از ابو جازم کمک گرفت، و آن دوتا گفتند: آنچه که انجام می دهی بر مادرت سخت و آزار دهنده است. گفت: پس چه کار کنم...؟

همین که شب می آید وحشت زده می شوم، لذا قرآن را باز می کنم و بعد نمی توانم از آن جدا شـــوم. گفتند پس این گریه چیســـت؟ گفت: آیه ای از کتاب الله تعالی مرا به گریه می اورد. گفتند کدام ایه؟ گفت: فرموده الله عزوجل

﴿ وَبَدَا لَهُمْ مِنَ اللَّهِ مَا لَمْ يَكُونُوا يَحْتَسِبُونَ ﴾ [سورة الزمر ٤٧]

(از سوی خدا بر خوردی دیدند که گمان نمی کردند.)

آری! عمر از این می ترســید که از ســوی خدا برخوردی غیر از آنچه انتظار دارد، ببیند به همین سبب گریه می کرد... پس بیایید با هم بگرییم.

☆☆☆

- سلیمان بن عبدالملک به سوی ابی حازم قاصدی فرستاد، وقتی آمد به او گفت: ای ابو حازم چرا ما مرگ را ناپسند می دانیم؟ گفت: به خاطر اینکه شما دنیای تان را آباد کرده اید و آخرت تان را خراب کرده اید، پس شـما ناپســند می دانید که از آبادی به ســوی خرابه منتقل شــوید. ســلیمان گفت: راست گفتی، رفتن به پیش الله عزوجل چگونه خواهد بود؟ گفت: شخص نیکوکار مانند شخص غائبی اســت که پس از مدتی نزد خانواده اش با خوشــحالی و شــادمانی وارد می شــود و اما شــخص گنهکار مانند غلام فراری است که نزد آقایش در حالت ترس برگردانده می شود.

سلیمان گریست و گفت: کاش می دانستم نزد خدا چه منزلتی دارم، ای ابو حازم. گفت: کردار خودت را با کتاب الله تعالی مطابقت کن آن گاه می دانی که نزد الله چه ارزشــی داری. خداوند فرموده است:

﴿ إِنَّ الْأَبْرَارَ لَفِي نَعِيمٍ * وَإِنَّ الْفُجَّارَ لَفِي جَحِيمٍ ﴾ [سورة الانفطار ١٣ - ١٤]

(نیکوکاران در ناز و نعمت و فاجران در دوزخ خواهند بود.)

سلیمان گفت: رحمت الله کجاست؟ گفت:

﴿ قَرِيبٌ مِنَ الْمُحْسِنِينَ ﴾ [سورة الأعراف ٥٦]

(نزدیک نیکوکاران است.)

گفت: ابو حازم برایم دعای خیر کن. گفت: پروردگارا اگر سلیمان دوست توست پس خیر را برایش آسان کن و اگر دشمن توست پس پیشانیش را بگیر و به سوی خیر بکشان.

یکی از علماء گفته است: بزرگان ما خودشان را محاسبه می کردند و گفتار و کردار خود را در دفتری می نوشتند، بعد از عشا دفتر را می آوردند و اعمال خود را بررسی می کردند اگر سزاوار آمرزش بود، از خدا آمرزش می خواستند و اگر سزاوار توبه بود توبه می کردند و اگر سزاوار ستایش بود، سپاس خدا را بجا می آوردند و سپس می خوابیدند.

ما خیالهای ذهنی را نیز بر این افزودیم و خیال هایی را که در ذهن ما می آید نیز یادداشت می کردیم و خود را محاسبه می نمودیم.

☆☆☆

- امام حسن بصری رحمه الله گفته است: مومن نفسش را کنترل می کند و خودش را به خاطر خدا محاسبه می کند، همانا حساب روز قیامت بر قومی که در دنیا نفسهای شان را محاسبه کرده اند آسان می شود. و برای کسانی که خود را محاسبه نکرده اند، دشوار خواهد بود
- شخصی غلام سیاه پوستی را با چهار دینار خرید، این غلام نه خودش می خوابید و نه آقایش را می گذاشت که استراحت کند. آقایش گفت: ای غلام برای چه نمی خوابی و نمی گذاری که ما بخوابیم؟ غلام گفت: ای مولایم! من هنگامی که شب فرا می رسد تاریکی قبر و تاریکی جهنم را به یاد می آورم لذا خوابم نمی برد، هنگامی که ایستادن جلوی پروردگارم را به یاد می آورم غم و هراس قلبم را فرا می گیرد و هنگامی که جنت و نعمت های آن را به یاد می آورم، اشتیاقم چند برابر می شود، پس چگونه بخوابم ای مولایم؟!

چون آقایش این حرف ها را شنید بیهوش افتاد و هنگامی که به هوش آمد گفت: ای غلام برای امثال من شایسته نیست که فردی مثل تو را مالک شود. برو تو به خاطر رضای الله آزادی.

☆☆☆

- روایت کرده اند که شخصی پسر کوچک داشت که با او در رختخواب می خوابید، یک شب بچه بی قرار شد و نخوابید. پدرش گفت: فرزندم آیا درد داری؟ گفت نه پدرم، اما فردا پنج شنبه است باید آنچه در هفته یاد گرفته ام به معلم تحویل بدهم، می ترسم از من خطایی ببیند و مرا کتک بزند. پدرش با شنیدن این سخن فریاد زد و گریه کرد و گفت: من سزاوارتر هستم که بترسم از روزی که پیش خدا حاضر می شوم و بابت اعمال دنیا محاسبه می شوم، آن گونه که خداوند متعال فرموده است:

﴿ وَعُرِضُوا عَلَىٰ رَبِّكَ صَفًّا لَقَدْ جِئْتُمُونَا كَمَا خَلَقْنَاكُمْ أَوَّلَ مَرَّةٍ ۚ بَلْ زَعَمْتُمْ أَلَّن نَجْعَلَ لَكُم مَّوْعِدًا ﴾

[سورة الكهف ٤٨]

(و آنان صف کشیده پیش پروردگارت آورده می شوند(خدا می گوید) همان گونه که اول بار شما را آفریدیم نزد ما آمده اید، گمان می کردید که برای حسابرسی شما موعدی مقرر نخواهیم نکرد.)

مردم دو گروه هستند: موفق و نا موفق

- محمد بن سلیمان قریشی گفت: وقتی به سوی یمن می رفتم بین راه نوجوانی را دیدم که دوتا گوشواره به گوشش بود و در هرگوشواره گوهری بود که بر اثر روشنی آنها چهره اش روشن می شد و پروردگارش را تعریف و ستایش می کرد، شنیدم که می گفت:

مليك في السماء به افتخاري   عزيز القدر ليس به خفاء

« پادشاهی در آسمان است که به او افتخار می کنم،او بسیار گرامی است و پنهان نیست.»

به او نزدیک شـدم و سـلام گفتم، گفت: جواب سـلامت را نمی دهم تا آنکه حق مرا که بر تو واجب اسـت ادا کنی. گفتم حقت چیسـت؟ گفت: من نوجوانی هسـتم بر مذهب ابراهیم خلیل الله علیه السلام هر روز تا یک یا دو مایل در جستجوی مهمان نپیمایم نه ناهار می خورم و نه شام. دعوتش را اجابت کردم شادمان شد، همراه او رفتم تا نزدیک خیمه ای رسیدیم، هنگامی که به خیمه نزدیک شدیم صـدا زد: خواهرم. از خیمه دختری به او جواب داد که لبیک. گفت: بیرون بیا به سـوی مهمان مان. دختر گفت: صبر کن تا اول به شکر و سپاس مولایم بپردازم که برای ما این مهمان را فرستاده است، سـپس بلند شـد و دو رکعت نماز شـکر خواند. آن گاه مرا داخل خیمه برد. جوان کاردی برداشـت و بزغاله ای را گرفت تا آن را ذبح کند، هنگامی که در خیمه نشـسـتم زیبارو ترین انسـان را در برابر خود دیدم.

گهگاه مخفیانه به او نگاه می کردم که ناگاه متوجه شـد و گفت: آیا نمی دانی که از صـاحب یثرب صلی الله علیه وسلم نقل شده است که زنای چشمها نگاه کردن به سوی نامحرم است؟ منظورم از این سخن توبیخ کردن تو نبود، بلکه خواستم تو را ادب کنم تا دوباره چنین نکنی.

هنگام خواب من و جوانک بیرون خیمه خوابیدیم و دختر در خیمه شـب گذرانید. من صـدای قرآن را تمام شب با بهترین و رقیق ترین صوت می شنیدم، هنگامی که صبح شد به جوان گفتم: این صدا از چی کسی بود؟ گفت: خواهرم است که تمام شب را تا صبح زنده می دارد. گفتم: ای جوان! تو به این کار سـزاوارتر هسـتی تا خواهرت، تو مردی و او زن. لبخندی زد و گفت: ای جوان آیا نمی دانی که برخی(از سوی خدا) توفیق یافته و عده ای دیگر واگذاشته شده اند؟

گریه رشید به خاطر ترس از خداوند

- از فضـیل بن ربیع نقل شـده اسـت که: هنگامی که هارون الرشـید از حج برگشـت، اراده کرد که از علماء امت راهنمایی بخواهد بنابر این گفت: کسی را پیدا کن تا مسائلی را از او بپرسم. او را نزد سفیان بن عیینه بردم، ساعتی با او گفتگو کرد. سپس رشید وام او را پرداخت و برگشت و به من گفت: دوستت دردی را دوا نکرد. سـپس گفت: کسـی دیگر را پیدا کن که از او بپرسم. او را نزد عبدالرزاق بن همام بردم با اوسـاعتی گفتگو کرد. سـپس به او گفت: ایا وامی بر گردنت هسـت؟ گفت: بله، به من گفت: ای عباس قرضـش را پرداخت کن. هنگامی که بیرون شدیم، گفت: دوستت دردی را دوا نکرد، کسـی را پیدا کن که از او بپرسم. او را نزد فضیل بن عیاض بردم، او به نماز ایستاده بود

و آیه ای از قرآن را تلاوت می کرد و آن را تکرار می کرد. (بعد از مدتی) هارون گفت: در را بزن. در زدم فضیل گفت: کیست؟ گفتم: امیر با تو کار دارد. گفت: مرا با امیر چه کار؟ گفتم: سبحان الله! آیا اطاعت از او بر تو لازم نیست؟

آن گاه پایین آمد و در را باز کرد، سپس در اتاق طبقه بالا رفت و چراغ را خاموش کرد و به گوشه ای از خانه پناه برد، ما داخل شدیم و با دست های مان به جست و جوی او پرداختیم. دست هارون جلوتر از من به ایشان رسید

گفت: این دست چقدر نرم است اگر فردا از عذاب الله نجات پیدا کند. سپس با هارون به گفتگو پرداخت و گفت: هنگامی که عمر بن عبدالعزیز خلیفه شد سالم بن عبدالله و محمد بن کعب القرضی و رجاء بن حیوه را فرا خواند و گفت: همانا من به این بلا گرفتار شدم مرا راهنمایی کنید. آری! خلافت را بلا شمرد، اما تو و یارانت آن را نعمت می شمارید.

سالم بن عبدالله به او گفت: اگر می خواهی فردا از عذاب الله نجات پیدا کنی، پس از دنیا روزه بگیر و با مرگ افطار بکن. محمد بن کعب القرظی به او گفت: اگر می خواهی از عذاب خداوند رهایی یابی پس مسلمانان سالمند را همچون پدر و میان سالان را برادر و خردسالان را فرزند خود بدان و آن گاه پدرت را گرامی دار و احترام برادرانت را نگه دار و بر فرزندانت شفقت نما. و رجاء به او گفت: اگر می خواهی فردا از عذاب الله عزوجل نجات پیدا کنی پس دوست بدار برای مسلمانان آنچه را که برای خودت دوست می داری، و ناپسند بدان برای آنان آنچه را که برای خود ناپسند می دانی سپس هر گاه که خواستی با خیالی آسوده از دینا کوچ کن.

و من به تو می گویم: از روزی که قدم ها در آن روز می لغزند برایت بسیار نگران و بیمناکم. آیا همراه تو که خدایت رحمت کند، کسی هست که تو را این گونه سفارش کند؟!

آن گاه هارون الرشید سخت گریست تا اینکه بیهوش شد. به فضیل گفتم: با امیر نرمش و ترحم کن. گفت: ای پسر اُم ربیع تو و یارانت او را می کشید و من به او رحم کنم؟!

وقتی که هارون به هوش آمد به او گفت: بیشـــتر بگو خداوند بر تو رحم کند! گفت: ای امیر مسلمانان! یکی از کارداران عمر بن عبدالعزیز (از مشکلات زندگی) نزد او شکوه کرد. عمر به او نوشت:«برادرم! بی خوابی دوزخیان در آتش و ماندگاریشان را در آن به یادت می آورم، مبادا تو را از محضر خدا به سوی جهنم ببرند و همه امیدها به نا امیدی تبدیل گردد» کاردار وقتی نامه را خواند

رخت سفر را بست و خود را نزد عمر رسانید، عمر گفت: چرا آمده ای؟ گفت: دلم را با نامه ات از جایش کندی، من بار دیگر تا زنده ام هرگزمسئولیتی قبول نخواهم کرد.

هارون با شنیدن این داستان سخت گریست و گفت: بیشتر بگو خدایت رحمت کند!

گفت: ای امیر مسلمانان! عباس عموی پیامبر صلی الله علیه وسلم نزد ایشان آمد و گفت: یا رسول الله صلی الله علیه وسلم مرا به امارت و مسئولیتی بگمار. رسول الله صلی الله علیه وسلم به او گفت:« همانا امارت ، روز قیامت حسرت و پشیمانی است، تا آن جا که می توانی امیر و مسئول نباش»

هارون این بار، سخت گریست و سپس گفت: بیشتر بگو خدایت رحمت کند!

گفت: ای خوش سیما، خداوند روز قیامت تو را از این آفرینش زیبا سؤال می کند، اگر می توانی این چهره را از آتش نجات بده، مبادا در قلبت ناراستی و کینه ای نسبت به رعیت باشد؛ زیرا رسول الله صلی الله علیه وسلم فرمودند: « هر کس که صبح کند و در دلش کینه ای نسبت به آنان باشد بوی جنت به مشامش نمی رسد.»

هارون گریست و گفت: آیا بر گردنت وامی است؟ گفت: بله، دینی از پروردگارم که مرا به آن محاسبه می کند، پس وای بر من اگر مرا بازخواست کند.

هارون گفت: منظورم وام بندگان است. گفت: پروردگارم مرا به این کار دستور نداده است؛ بلکه فرموده است که او را یگانه بدانم و از او اطاعت کنم. فرموده است:

﴿ وَمَا خَلَقْتُ الْجِنَّ وَالْإِنْسَ إِلَّا لِيَعْبُدُونِ ﴾ [سورة الذاريات ٥٦]

(جن و انس را نیافریدم جز برای آنکه مرا پرستش کنند.)

هارون گفت: اینها هزار دینار است بردار و بر خانواده ات خرج کن و در راه عبادت خدا نیرو بگیر، گفت: سبحان الله من راه نجات را به تو نشان می دهم و تو این گونه مرا عوض می دهی... خدایت سالم نگهدارد.

ترس خدا انسان را به ایثار و پرهیزگاری و عفت وا می دارد

- عبدالله خواهرزاده مسلم بن سعد می گوید: دایی ام به من ده هزار درهم داد و گفت: هنگامی که به مدینه رفتی فقیر ترین خانواده را جستجو کن و این پول را به آنها بده. هنگامی که در شهر وارد شدم از فقیر ترین خانواده در مدینه جستجو کردم. مرا به خانواده ای راهنمایی کردند به خانه شان رفتم و درب را زدم. زنی جواب داد: چه کسی هستی؟ گفتم: من شخصی از اهل بغداد هستم، به من ده هزار درهم داده اند که آنها را به فقیرترین خانواده در مدینه بدهم شما را برایم معرفی کرده اند، لطفا اینها را بردارید.

گفت: ای بنده خدا با تو شرط کرده اند که فقیر ترین خانواده و همسایه روبه روی ما از ما فقیر ترند. او را رها کردم و به سوی خانه مقابل رفتم. درب را زدم، زنی مرا جواب داد: به او نیز همان گفته قبلی را تکرار کردم. گفت: ای بنده خدا ما و همسایه ما در فقر برابر هستیم، پس آنها را بین ما و آنها تقسیم کن. آری! خداوند راست گفته است:

﴿ وَيُؤْثِرُونَ عَلَىٰ أَنفُسِهِمْ وَلَوْ كَانَ بِهِمْ خَصَاصَةٌ ﴾ [سورة الحشر ٩]

(دیگران را بر خود ترجیح می دهند هر چند خودشان سخت نیازمند باشند)

وفات رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم

ابن مسعود رضی الله عنه روایت کرده است که: در خانه مادرمان عایشه رضی الله عنها گرد آمده بودیم که رسول الله صلی الله علیه وسلم به سوی ما نگاه کرد و چشمان مبارکش پر اشک شد، و از رحلت خویش خبر دادند و فرمودند:« مرحبا خوش آمدید خداوند شما را به وسیله اسلام زنده نگه دارد، خداوند شما را حفاظت کند، الله شما را یاری کند و موفق کند، خداوند شما را نفع بدهد، خداوند شما را سربلند کند، شما را به تقوا و ترس از خدا سفارش می کنم، و در حق شما نزد او شفاعت می کنم. و شما را بعد از خودم به او می سپارم»

گفتیم یا رسول الله صلی الله علیه و آله وسلم هنگام رحلت شما چه وقت است؟!

فرمود: نزدیک است، و بازگشت به سوی الله و به سوی سدرة المنتهی و جنةالمأوی و فردوس اعلی است.

پرسیدیم یا رسول الله صلی الله علیه وسلم: چه کسی بر شما نماز بخواند؟ و گریه کردیم. فرمودند:« دست نگه دارید خداوند بر شما رحم کند و از سوی پیامبرتان به شما پاداش خیر بدهد، هنگامی که مرا غسل دادید و کفن کردید در این تخت خوابم بر لبه قبرم بگذارید، سپس مدتی بیرون روید، همانا اولین کسی که بر من نماز می خواند دوست صمیمی ام جبرئیل، سپس میکائیل سپس اسرافیل و سپس ملک الموت و سپس جمعیت زیاد فرشتگان اند. سپس وارد شوید و بر من درود و سلام بفرستید و مرا با ثنا گویی و فریاد و نوحه و حتی کوچکترین صدایی آزار ندهید. نخست مردان اهل بیتم و سپس زنان آنان بر من نماز بگذارند و سپس شما؛ و سلام مرا به بقیه یارانم که این جا حاضر نیستند و به تمام پیروان من تا روز قیامت برسانید. شما را گواه می گیرم که من بر تمام کسانی که در اسلام وارد می شوند سلام گفتم.

وفات امیرالمومنین عمر بن خطاب رضی الله عنه

درباره وفات سیدنا عمر رضی الله عنه روایت شده است که هنگامی که زخمی شد و به خانه اش برده شد مردم آمدند تا (شهادتش را) به او تبریک گویند. جوانی آمد و گفت: ای امیرالمومنین شادمان باش به مژده ای الهی؟ برای همراهی رسول الله صلی الله علیه وسلم ، پیشگامی در اسلام، سپس ولی امر مسلمین شدی و عدالت کردی، و سپس شهادت. شادمان باش به مژده ای الهی؛ حضرت عمر رضی الله عنه گفت: دوست دارم اینها سر به سر به نفعم و نه به زیانم باشند.

سپس به پسرش عبدالله گفت: نزد ام المومنین عائشه برو و بگو: عمر سلام می رساند، نگو امیرالمومنین زیرا امروز من امیر مومنان نیستم. سپس بگو: عمر بن خطاب اجازه می خواهد که در جوار دو یارش (پیامبر و ابوبکر) به خاک سپرده شود. عبدالله وقتی به حضور عائشه رضی الله عنها رسید متوجه شد که ایشان نشسته و گریه می کند. آن گاه سلام و پیام او را رسانید، عائشه رضی الله عنها گفت: من این جایگاه را برای خودم می خواستم، اما امروز عمر را بر خود ترجیح خواهم داد. وقتی عبدالله بازگشت، عمر رضی الله عنه خواست که او را بلند کنند و بنشانند، مردی او را بلند کرد و بر خودش تکیه داد. آنگاه از عبدالله پرسید چه خبر آوردی؟

عبدالله گفت: خبری که شما دوست دارید؛ ایشان اجازه دادند. گفت: الحمدلله؛ هیچ چیز برایم محبوبتر از این نبود؛ بعد از وفاتم مرا بر دوش کشید و سپس مقابل حجره ام المومنین بایست و بار

دیگر از او کسب اجازه کن و بگو: عمر اجازه می خواهد. اگر اجازه داد مرا در حجره ببرید وگرنه به گورستان مسلمانان برگردانید.

☆☆☆

اشک گناهان را پاک می کند

وقتی که اشک توانایی دارد که شعله های آتش را فرو نشاند، پس سزاوارتر است که زشتی ها و گناهان را از اعمال نامه انسان پاک کند، وقتی گناهان از صحیفه اعمال پاک شد، خدای بخشنده راضی خواهد شد و تو را به بهشت برین و سرای استراحت ابدی جای خواهد داد و از عذاب دوزخ رهایی خواهی یافت.

پس ای مسلمان بابت گناهان و جرم های گذشته که در روزها و ساعت ها، ماهها و سالها انجام داده اید و بابت ربا خواری و کسب حرام و ظلم بر ضعیفان و یتیمان و کوتاهی در حق یگانه پادشاه عالم گریه و ناله کنید.

پس هر مسلمانی که می داند گناهی از دستش سر زده است، باید خوب بگرید شاید بدین وسیله از دفتر پروردگارش پاک شود و مورد آمرزش قرار گیرد، زیرا الله بسیار مهربان و بخشنده است.

پروردگارا! ای بخشنده ترین و ای آخرین آمرزگارا! لطف کن و توبه ای به ما و همه گناهکاران نصیب کن که ما را از ذلت معصیت به عزت طاعت منتقل کند و ما را بر آن توبه ثابت قدم نگهدار تا از دنیا بدون گناه و بر شیوه اهل سنت و جماعت بیرون بری... آمین

و اخر دعوانا ان الحمد لله رب العالمین و صلی الله علی سیدنا محمد و علی اله و صحبه اجمعین

یاد مرگ صفای دلها است

نقل کرده اند که ذوالقرنین بر قومی گذر کرد که چیزی از مال دنیا نداشتند، قبرهای مردگان شان را بر درهای خانه های شان حفر کرده بودند. آنها هر روز به گورستان می رفتند و قبرها را تمیز می کردند و خداوند را عبادت می کردند. غذای آنها به جز گیاهان خشک و روئیدنی های زمین چیز دیگری نبود.

ذوالقرنین کسی را فرستاد تا رئیس شان را فرا خواند، ولی او نیامد و گفت: من با او کاری ندارم. ذوالقرنین نزد او رفت و گفت: احوال زندگی شما چگونه است؟ زیرا من برای شما چیزی از طلا و نقره و نعمت های دنیا نمی بینم. گفت: زیرا از نعمت های دنیا کسی سیر نمی شود.

گفت: برای چه قبرها را کنار منازل تان حفر کرده اید؟ رهبرشان گفت: برای اینکه پیش روی ما باشند و دیدن آنها یاد مرگ را تازه کند و محبت دنیا را در قلب های ما سرد کند و ما را از عبادت پروردگارمان مشغول نکند.

ذو القرنین گفت: برای چه گیاه می خورید؟ گفت: برای آنکه دوست نداریم شکم های خود را قبور حیوانات بکنیم و دیگر آنکه لذت غذا ازحلقوم تجاوز نمی کند. سپس دستش را دراز کرد و جمجمه ای را از تاقچه ای بیرون آورد و جلوی ذوالقرنین گذاشت و گفت: آیا می دانی این سر چه کسی بوده است؟

این جمجمه ی پادشاهی از پادشاهان دنیا بوده است که بر رعیت ظلم می کرد و وقتش را صرف جمع آوری دنیا می کرد، خداوند روحش را گرفت و به دوزخ رهسپارش کرد. این سر اوست. سپس جمجمه دیگری اورد جلویش گذاشت: آیا می دانی این سر مال چه کسی بوده است؟

این پادشاه عادل، خیر خواه بر رعیتش و محبوب برای اهل مملکتش بود، خداوند روحش را قبض کرد و او را در بهشت جای داد و درجه اش را بالا برد.

سپس دست را بر سر ذوالقرنین گذاشت و گفت: معلوم نیست این سر جزو کدام یک از این دوتا سر خواهد بود؟ ذوالقرنین سخت گریست و او را به سینه اش چسپاند و گفت: اگر به همنشنی من تمایل داری وزیرانم را به تو می سپارم و مملکتم را با تو تقسیم میکنم. گفت: هیهات.... من رغبتی به این کار ندارم. گفت: برای چه؟ گفت: برای اینکه همه مردم دشمن تو هستند به خاطر مال و مملکت و همه شان دوستان من هستند به خاطر قناعت و فقر؟

سرانجام تقدیر او را به محل مرگش کشانید!!

﴿ أَيْنَمَا تَكُونُوا يُدْرِككُّمُ الْمَوْتُ ﴾ ﴿النساء، ٧٨﴾

(هر جا باشید مرگ به سراغتان خواهد امد)

حکایت کرده اند که ملک الموت به دیدار سلیمان علیه السلام رفته بود، او نزد انبیاء به شکل انسان می رفت و کسی غیر از آنها او را نمی شناخت، بعضی از یارانش نیز نزد ایشان بودند، ملک الموت به یکی از آنان به دقت می نگریست و هنگامی که خواست برگردد به تندی به او نگاه کرد به طوری که از ترس به لرزه افتاد و دلش از جا تکان خورد...!!

بعد از آن ملک الموت رفت آن شخص به سلیمان علیه السلام گفت: ای پیامبر خدا! برای چه این مرد به من این چنین نگاه می کرد؟ گفت آیا او را نمی شناسی؟ او ملک الموت است...!

آن مرد به حضرت سلیمان گفت: ای نبی خدا دستور بده که باد تند مرا حمل کند و در اسرع وقت به دورترین شهرهای هند ببرد؛ زیرا من شر را در چشمانش می بینم!!

سلیمان به او گفت: آیا از تقدیرت فرار می کنی زمانی که اجلت بیاید!؟ مرد گفت: امر خداوند است که از اسباب کار بگیریم. و همانا تو با این کار به من بزرگترین خدمت را می کنی. آنگاه سلیمان. تند باد را دستور داد که او را به مکانی که می خواهد منتقل کند. بعد از مدتی که ملک الموت دوباره نزد سلیمان آمد و از او پرسید که چه شد حال شخصی که نزد من بود چرا این چنین به سوی او نگاه می کردی؟ ملک الموت گفت: من از تعجب به او نگاه کردم؛ زیرا او در لیست مردگانی بود که باید در فلان شهر هند بمیرد، تعجب کردم که چگونه بروم به هند در حالی که او نزد توست و در مکان معین و در موعد مقرر برای قبض روحش، دیدم که او به سوی من می آید، آنگاه روحش را گرفتم!!

ای یعقوب این است فرستاده من به سوی بنی آدم!!

حکایت شده که ملک الموت دوست صمیمی یعقوب علیه السلام بود، سیدنا یعقوب روزی به او گفت: از تو خواسته ای دارم امیدوارم به حق دوستی و برادری که بین ما هست آن را بر آوری. گفت: آن چیست؟ گفت: زمانی که اجلم نزدیک شد خبرم کنی.... ملک الموت به او گفت این کار را می کنم و نه یک پیک بلکه چندین پیک به سوی تو می فرستم بعد از این توافق ملک الموت رفت و بعد از مدت زمانی برگشت....

سـیدنا یعقوب به او گفت: آیا به قصـد دیدار آمده ای یا برای قبض روح؟ گفت: برای قبض روح. سیدنا یعقوب علیه السلام تعجب کرد و در حالی که پیمان را یاد آوری می کرد به او گفت: پس فرستاده ها و پیک هایت چه شد؟ ملک الموت گفت: من آنها را به سوی تو فرستادم.

یک: سفیدی موهایت بعد از سیاهی....

دو: سستی بدنت بعد از نیرومندی....

سه: خم شدن جسمت بعد از استواری....

ای یعقوب! اینهاست فرستاده من به سوی بنی آدم

رهنمودها و مواعظ گرانمایه

- حضرت علی رضی الله عنه گفته است: نترس مگر از گناهانت، امید نداشته باش مگر از پروردگارت، کسی که نمی داند از پرسش شرم نکند تا آنکه بداند ، و کسی که از او می پرسند درباره چیزی که نمی داند از گفتن« نمی دانم» شرم نکند .

☆☆☆

- حضرت عمر رضی الله عنه گفته است: برایم مهم نیست که روز را در چه حالی آغاز کنم! در حالتی که دوست دارم یا حالتی که نمی پسندم! زیرا نمی دانم خیر در چیزی است که دوست دارم یا در آنچه که ناپسند می دانم.

☆☆☆

- از اقوال سـیدنا علی رضـی الله عنه اسـت: ای فرزند آدم! خوشـحال نباش به ثروت، و نا امید مباش با فقر، و غمگین نباش به بلا و خوشحال مباش به ناز و نعمت زیستن. زیرا طلا با آتش آزموده می شود و بنده صالح با بلا و مصیبت آزمایش می شود. و تو به خواسته هایت دست نمی یابی مگر با رها کردن آنچه دوست داری و به آرمان هایت نمی رسی مگر با صبر بر ناگواری ها پس همه توان خود را برای رعایت آنچه بر تو فرض شده است، صرف کن و به آنچه که خداوند برای تو اراده کرده راضی باش.

تسلیت ذوالقرنین به مادرش

ابو فرج بن جوزی با سندش از عبدالله بن زیاد آورده است که یکی از کسانی که کتابهای گذشته را مطالعه کرده اند گفته است: زمانی که ذوالقرنین از سیاحت مشرق و مغرب زمین برگشت و به سرزمین بابل رسید سخت بیمار شد و چون در آستانه مرگ قرار گرفت برای مادرش نامه ای نوشت:

مادرم! غذایی تهیه کن و هر تعداد از مردم که می خواهی فرا خوان؛ ولی غذایت را کسی که به مصیبتی گرفتار شده است نباید بخورد. من به یقین می دانم که جایی که به آنجا کوچ می کنم از این مکانم بهتر است. هنگامی که نامه اش رسید مادرش غذایی درست کرد و مردم را فرا خواند و گفت: این غذا را کسی که به مصیبتی گرفتار شده است نخورد، هیچ کس نخورد. آن گاه هدف ذوالقرنین را در یافت و گفت: چه کسی پیام مرا به تو می رساند تو مرا اندرز دادی و من اندرز گرفتم. مرا تسلیت و دلداری دادی و من تسلی یافتم (مرگ را در برابر چشمانت قرار بده) پس سلام بر تو در حال زندگی یا مرگ!

می بینم که در خانه، مورچه هایی است که دانه را در تابستان جمع می کنند و در زمستان می خورند. یک روز مورچه ای دانه ای را در دهانش گرفته بود که گنجشکی آمد و او را با دانه برگرفت، نه فرصت یافت که آنچه را جمع کرده است بخورد و نه به آرزویش رسید.

زندگی انسان نیز این گونه است، جمع می کند و مرگ می آید و او را با آنچه جمع کرده است بر می گیرد.

یؤمل دینا لتبقی له　　　فوافی المنیه قبل الامل
حثیثا یروی اصول الفسیل　　　فعاش الفسیل و مات الرجل

(دنیا را گرد می آورد و امیدوار است که برایش بماند ولی قبل از رسیدن به آرزو مرگ به سراغش می آید. با علاقه فراوان نهال را آبیاری می کند، ولی نهال سبز می شود و صاحبش می میرد.)